

مدرسه افسانه‌ای

جایی برای خوب‌ها و بد‌ها (دنیای بدون شاهزاده)

سومان چینانی

مترجم: زهرا عباسی آلنی



مدرسه افسانه‌ای؛ جایی برای خوب‌ها و بد‌ها (دنیای بدون شاهزاده)

..... نویسنده: سومان چینانی • مترجم: زهرا عباسی آلنی
ویراستار: سمیه شکرزاده • ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: مجید غلامحسینی
..... صفحه آرا: استودیو جوانه • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱
..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۶۰-۲۱-۴
.....

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می‌باشد و هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: چینانی، سومان □ Chainani, Soman □ عنوان و نام پدیدآور: مدرسه افسانه‌ای: جایی برای خوب‌ها و بد‌ها (دنیای بدون شاهزاده) / سومان چینانی؛ مترجم زهرا عباسی آلنی؛ ویراستار سمیه شکرزاده. □ مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۱. □ مشخصات ظاهری: ۳۲۸ ص. □ مصور. □ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۶۰-۲۱-۴ □ وضعیت فهرست نویسی: فیپا □ عنوان دیگر: جایی برای خوب‌ها و بد‌ها (دنیای بدون شاهزاده). □ موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۰ م. □ Young □ ۲۰th century -- adult fiction, English □ شناسه افزوده: عباسی، زهرا، ۱۳۷۷-، مترجم □ رده بندی کنگره: PZ۷ □ رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج] □ شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۶۳۴۵۰

فهرست

بخش اول ۷

۱. سوفی آرزو می کند ۷
۲. آگاتا هم آرزو می کند ۲۱
۳. خرده های نان ۳۲
۴. کلاه سرخ ها حمله می کنند ۴۳
۵. مدرسه ای دیگر ۶۰
۶. اسمش یارا است ۷۵
۷. جادوگرها نقشه می کشند ۸۷
۸. نابخشوده ۱۰۲
۱۰. شک ۱۳۰
۱۱. خیانت ها ۱۴۳
۱۲. مهمان ناخوانده ۱۵۴

بخش دوم: تصویر ۱۷۳

۱۱. انجمن کتاب خوانی سالن غذاخوری ۱۷۳
۱۴. طلسم گمشده مرلین ۱۸۹
۱۵. قوانین پنجگانه ۲۰۳

۶ ■ مدرسه افسانه‌ای؛ جایی برای خوب‌ها و بد‌ها (دنیای بدون شاهزاده)

۱۶. پسری با هر اسم دیگر ۲۱۴
۱۷. دو مدرسه، دو مأموریت ۲۲۵
۱۸. گذشته پُر رمز و راز سادر ۲۴۰
۱۹. دو روز باقی ماند ۲۵۰
۲۰. یک قدم جلوتر ۲۶۳
۲۱. چراغ قرمز ۲۷۳
۲۲. آخرین ورودی ۲۹۱
۲۳. مرگ در جنگل ۲۹۹
۲۴. شرورها نقابشان را برمی دارند ۳۱۷

بخش اول



۱. سوفی آرزو می‌کند

بعد از این که بهترین دوست سعی می‌کند تو را بکشد، پریشانی وجودت را فرامی‌گیرد.
آگاتا در حالی که به مجسمه طلایی خودش و سوفی^۲ که در میدان شهر
خودنمایی می‌کرد چشم دوخته بود، این حس را کنار زد.



گفت: «سردر نمی‌آرم که چرا باید یه نمایش موزیکال باشه.» گل‌های میخک روی پیراهن صورتی‌اش او را به عطسه انداختند.

سوفی سرپسری که با سرگچی یک سگ وحشی درگیر بود داد زد: «عرق کردن تو لباس نمایشتون ممنوع!» دختری هم که با طناب به او بسته شده بود، در حالی که لباس یک سگ مهربان را به تن داشت، به این طرف و آن طرف تلوتلو می‌خورد. چشم سوفی به دو پسری افتاد که روی لباس‌هایشان برچسب نام چادیک^۱ و راون^۲ وجود داشت و می‌خواستند لباس‌هایشان را با هم عوض کنند. گفت: «عوض کردن مدرسه هم ممنوعه!»

راون لباس سیاه و کوتاهش را کشید و اعتراض کرد: «ولی من می‌خوام جزو اورها^۳ باشم.»

بیاتریکس^۴ به کلاه‌گیس طلایی‌اش چنگ زد و نالید: «سرم می‌خاره.» پسری که ماسک نقره‌ای و درخشان مدیر مدرسه^۵ را به صورت داشت نق زد: «این جوری مامانم من رو نمی‌شناسه.»

سوفی غرید: «غرزدن سر نقش‌ها هم ممنوع!» برچسب نقش دوت^۶ را روی لباس دختر آهنگر چسبانده و دو تا بستنی شکلاتی به او داد و گفت: «تا هفته بعد، باید ده کیلو وزن اضافه کنی.»

آگاتا به پسری که روی نردبان تلوتلو می‌خورد و دو چشم سبزرنگ آشنا را روی چادر بزرگ نمایش می‌کشید، چشم دوخت و گفت: «تو گفتی که قراره یه مراسم کوچیک باشه یا یه مراسم قشنگ برای سالگرد.»

سوفی غرغر کرد: «یعنی همه پسرای این شهر با صدای زیر آواز می‌خونن؟» و پسرهایی را که چشم‌هایی شبیه به هم داشتند، از نظر گذراند و گفت: «حتماً یه نفر پیدا می‌شه که صدایش تغییر کرده باشه. مطمئنم یه نفر هست که بتونه نقش تدروس^۷ رو بازی کنه. خوش‌تیپ‌ترین و جذاب‌ترین شاهزاده...»

برگشت و رادلی^۸ موقرمز و دندان‌کنده را دید که شلواری تنگ به تن داشت و سینه سپر کرده بود. سوفی عرق زد و برچسب نقش هورت^۹ را به پسرک چسبانده.

1. Chaddick

2. Ravan

3. Ever: نام دانش‌آموزان مدرسه خوب‌ها

4. Beatrix

5. School's Master: مدیر مدرسه افسانه‌ای که هر دو مدرسه خوب‌ها و بد‌ها را اداره می‌کند

6. Dot

7. Tedros

8. Radly

9. Hort

آگاتا صدایش را بلندتر کرد: «ولی این یه مراسم کوچیک به نظر نمی‌رسه.» به دو دختری که پارچه بزرگی را از روی غرفه بلیت‌فروشی پایین می‌کشیدند نگاه کرد. روی پارچه بیست صورت نئونی از سوفی نقش بسته بود. او گفت: «تازه اصلاً هم قشنگ...»

سوفی به دو پسری که از طناب‌ها آویزان شده بودند گفت: «لامپ‌ها!» آگاتا از انفجار کورکننده نور رو برگرداند. از بین انگشت‌هایش به پرده مخملی پشت سرشان نگاه کرد که روی آن با هزار لامپ سفید نوشته شده بود:

طلسم‌ها! نمایش موزیکال

با بازی، نویسندگی، کارگردانی و تهیه‌کنندگی سوفی

سوفی به آگاتا رو کرد و گفت: «به نظرت برای پایان نمایش، زیادی کسل‌کننده نیست؟» پیراهن مجلسی سرمه‌ای‌رنگی با طرح برگ‌های ظریف طلایی به تن داشت. یک گردن‌بند یاقوت به گردنش آویخته بود و تاجی از گل‌های ارکیده آبی روی سرش داشت. گفت: «خوب شد یادم افتاد. بلدی همخوانی کنی؟» آگاتا از شدت خشم مثل یک ساس باد کرد و گفت: «عقلت رو از دست دادی؟ گفته بودی قراره یه مراسم یادبود برای بچه‌های ربوده شده برگزار کنیم نه یه نمایش مسخره! من نه می‌تونم نقش بازی کنم نه آواز بخونم. الانم داریم برای یه نمایش مسخره‌ای که حتی نمایش نامه هم نداره لباس امتحان می‌کنیم... اون دیگه چیه؟» به کمر بند روی لباس سوفی که مزین به کریستال‌های قرمز بود، اشاره کرد.

ملکه جشن

سوفی به آگاتا خیره شد و گفت: «تو که انتظار نداری واقعیتِ ماجرامون رو براشون تعریف کنم، مگه نه؟» آگاتا اخم کرد.

سوفی نالید و به آمفی‌تئاتر بزرگ چشم دوخت و گفت: «وای، آگاتا! اگه ما برای خودمون جشن بگیریم، پس کی بگیره؟ ما طلسم‌شکنان گاوالدون^۱ هستیم. قاتل‌های مدیر مدرسه. بزرگ‌تر از زندگی، باشکوه‌تر از افسانه‌ها، پس قصرمون کجاس؟ نوکرامون کجان؟ مردم باید تو سالگرد ربوده شدنمون از این روستای نفرت‌انگیز، ما رو تحسین کنن. ستایش کنن. باید در برابرمون تعظیم کن، نه این‌که بایوه‌های خپل و بدلباس بگردن.»

۱. نام روستایی که سوفی و آگاتا در آن زندگی می‌کنند: Gavaldon.

صدایش مانند طوفان میان صندلی‌های چوبی و خالی پیچید. برگشت و آگاتا را دید که به او خیره شده بود.

آگاتا گفت: «بزرگان به پدرت این اجازه رو دادن، مگه نه؟»

چهره سوفی درهم شد. سریع رویش را برگرداند و برگه‌های نت‌های موسیقی را به بازیگران داد.

آگاتا پرسید: «تاریخش کیه؟»

سوفی جوابی نداد.

«سوفی، تاریخش کیه؟»

«روز بعد از نمایش.» محراب بزرگ را با حلقه‌های گل آراست و گفت: «ولی

ممکنه بعد تماشای نمایش پایانی تغییر کنه.»

«چرا؟ مگه نمایش پایانی چه جوریه؟»

«من مشکلی باهاش ندارم، آگی! باهاش کنار اوادم.»

«سوفی، نمایش پایانی چه جوریه؟»

«پدرم یه مرد بالغه و اختیارش دست خودش.»

«یعنی سعی نداری که با این نمایش، مراسم ازدواج پدرت رو به هم بزنی؟»

سوفی به سمت آگاتا چرخید و گفت: «چی باعث شده که همچین فکری

کنی؟»

آگاتا به عجزه چاق و بی‌خانمانی که در چادری زیر محراب کز کرده بود و برچسب نقش آنورا^۱ روی لباسش به چشم می‌خورد، خیره شد.

سوفی بحث موسیقی را پیش کشید: «اگه من جای تو بودم، الان داشتم

آوازخوندن رو یاد می‌گرفتم.»

وقتی که نه ماه پیش از جنگل برگشته بودند، هیاهوی وحشتناکی به پا شده بود.

دویست سالی می‌شد که مدیر مدرسه بچه‌های گاوالدون را می‌ربود و به مدرسه

خوب‌ها و بد‌ها می‌برد، اما بعد از این که بچه‌های زیادی برای همیشه گم شدند

و خانواده‌های زیادی از هم پاشیدند، دو دختر راه بازگشت را پیدا کردند. مردم

می‌خواستند آن دو را ببینند، تحسین کنند و مانند الهه‌هایی که از آسمان به زمین

آمده باشند، برایشان مجسمه بسازند. شورای بزرگان روستا برای جلب رضایت مردم

پیشنهاد داد که بعد از اتمام مراسم یکشنبه، جلسه‌هایی برای امضای عکس